

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، تابستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۶، ص ۱۹ - ۴۵

مالک اشتر و اوضاع زمانه

علی اکبر عباسی*

تحقیق درباره شخصیت‌های تأثیرگذار جهان اسلام در قرن اول هجری برای نشان دادن تصویری نسبتاً واضح و درعین حال واقعی از اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن روزگار ضروری است. مالک بن حارث نخعی، معروف به مالک اشتر، یکی از بزرگان و صاحب نفوذان شهر کوفه بود. وی در دوران خلافت عمر (پس از تأسیس کوفه در سال ۱۷هـ)، عثمان و حضرت علی(ع) در این شهر اقامت داشت، ولی نفوذ و تأثیر وی بر حوادث و وقایع جهان اسلام در همه این دوره‌ها یک سان نبود، در این مقاله سعی شده است نقش و جایگاه مالک در حوادث این دوران مهم بیست ساله، تجزیه و تحلیل شود.

واژه‌های کلیدی: عثمان، علی(ع)، معاویه، کوفه، مالک اشتر، جنگ صفین، مصر.

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

خاستگاه

مالک بن حارث، معروف به مالک اشتر، از شاخهٔ نخع قبیله مذحج و معروف ترین صحابی امام علی(ع) است. نسب وی در منابع این گونه ذکر شده است: مالک بن حارث بن عبدیغوث بن مسلمه بن ربیع بن حارث بن جزیمه بن سعد بن مالک بن نخع.^۱ هرچند بعضی از منابع، نام حارث بن جزیمه را در شجره نامه مالک ذکر نکرده‌اند،^۲ نسب وی تا ربیع، در آنها هماهنگ است. در برخی منابع متأخرتر^۳ و همچنین در شماری از پژوهش‌ها^۴ نام او و پدرش، به اشتباه، مالک بن حرث، مالک بن اشتر و اشتر بن حارث آمده است. به دلیل زخمی که در جنگ یرموک به پلک چشم مالک وارد شد، وی از آن زمان به بعد به اشتر معروف گردید و مردم، اغلب وی را با نام اشتر و نه مالک، می‌شناختند^۵ و ظاهراً در جنگ بزرگ صفین به افعی عراقیان و قوچ عراق نیز معروف شد.

اسلام آوردن مالک

از زندگانی مالک تا زمانی که نمایندگان پیامبر(ص) به یمن آمده و مردم را به اسلام دعوت نمودند، در منابع خبری ذکر نشده است. واقدی نقل می‌کند: زمانی که حضرت علی(ع) برای تبلیغ اسلام از سوی پیامبر به یمن و میان قبایل آن فرستاده شد، برخی از بزرگان شاخه نخع قبیله مذحج اسلام آوردند که از جمله آنان مالک بن حارث بود، آنها آن حضرت را در اقدامات نظامی در مذحج همراهی نمودند.^۶ پس از آن یمنی‌ها آخرین نمایندگان بودند که در نیمه محرم سال یازده هجری به حضور رسول الله رسیدند، آن گروه دویست نفره، در یمن با معاد بن جبل بیعت کردند و مسلمان شدند.^۷ مالک از بزرگان نخع بوده، ولی دقیقاً مشخص نیست که موفق به دیدار پیامبر شد یا نه. با توجه به این که هرکس اگر حتی یک بار پیامبر را ملاقات نموده باشد جزء صحابه محسوب می‌گردد و از مالک در اکثر منابع با نام تابعی یاد شده است^۸ و از طرفی مالک، خود را در شمار تابعین می‌داند،^۹ بنابراین ظاهراً مالک جزء دیدار کنندگان با پیامبر نبوده است؛

هرچند که مسلمان شدنش به دست علی(ع)، در دوره رسالت پیامبر بوده است. اولین برخورد و آشنایی مالک با امام هم مربوط به همین دوران؛ یعنی اواخر حیات پیامبر می‌باشد، در واقع ارتباط میان مالک و علی(ع) در دوره‌های بعد، بی‌مقدمه نبود. مالک تحت تأثیر رفتار نماینده پیامبر(ص) قرار گرفت. ابوالحسن(ع) در جمع آوری زکات، برای یمنی‌ها مشقت ایجاد نمی‌کرد و با آنان مدارا می‌نمود،^{۱۰} آن حضرت با حرکت‌های نظامی، تبلیغی، اقتصادی و قضایی، زمینه تحکیم دولت حضرت رسول(ص) را فراهم نمود. وی حکومتی کوتاه مدت با اختیارات کامل مالی در سرزمین مذحج و همدان به وجود آورد و در این مناطق، مالک بن حارث به دست ایشان مسلمان شد و بلافاصله آن حضرت را در اجرای ماموریتش همراهی نمود. مالک پس از پیکار اجنادین با خاندان خود، به نزد علی(ع) در مدینه آمد و بعد از آن، ابوبکر وی را به سمت شام فرستاد.^{۱۱} درخشش مالک در جبهه روم و مقابله با قهرمانان رومی در منابع نمایان است، برعکس، در اوایل خلافت ابوبکر و جنگ با اهل رده، آن چنان که باید و شاید ذکری از اشتر در میان نیست. اولین تلاش و کوشش مالک در فتح شام، مربوط به دوران فرماندهی خالد بن ولید بود؛ زیرا در نبرد تن به تن با یک فرمانده رومی به او خطاب می‌شود که تو از یاران خالد هستی؟ و مالک جواب می‌دهد: نه، من از یاران رسول الله هستم.^{۱۲}

مالک در نبرد معروف یرموک، توان رزمی فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد.^{۱۳} چنان‌که سیزده تن از سپاهیان رومی را کشت.^{۱۴} در همین جنگ تیری یا ضربتی بر گوشه چشمش وارد آمد و پس از بریدن رگ چشم، پلک وی برگشت و به اشتر معروف شد.

از سخنان صعصعة بن صوحان به معاویه بن ابی سفیان (در دوران تبعید مالک و یارانش در شام) چنین استنباط می‌شود که مالک در فتوح عهد شیخین نقش و جایگاه مهمی داشته است. صعصعه در اعتراض به زندانی نمودن مالک، خطاب به معاویه گفت: آثار و فضایل اشتر در جهاد و تقویت دین بر تو پوشیده نیست.^{۱۵} نبرد قادسیه، آغاز حضور مالک در عراق و جبهه ایران است. درست قبل از شروع این جنگ، اشتر با سپاهی به

فرماندهی قیس بن هبیره یا هاشم بن عتبه بن ابی وقاص، به قادسیه آمد. ظاهراً این سپاه قبلاً از عراق به شام رفته بود، اما مالک قبلاً جزء این سپاه نبود و در منابع نقل شده است که کسانی، چون اشتر، جای کشته‌های سپاه عراق را پر نمودند. ظاهراً مالک بعد از نبرد قادسیه در عراق باقی ماند و پس از تأسیس شهر کوفه از بزرگان و اشخاص موثر مدحجی و بلکه یمانی این شهر گردید. هرچند حضور مالک در نبرد قادسیه و نبردهای دیگر مسلمانان با ساسانیان در منابع مشهود نیست، از سخنان مالک به سعید بن عاص می‌توان فهمید که وی در فتوح مسلمانان در جبهه ایران نیز نقش موثری داشته است. مالک در اعتراض به سعید، حاکم کوفه در عهد عثمان، گفت: «عراق را که خداوند به وسیله شمشیر غنیمت ما کرده تو بوستان خودت و قومت می‌دانی».^{۱۶}

مالک و حوادث عصر عثمان

در دوران خلافت عثمان، امارت ایالت‌های مختلف جهان اسلام به دست بنی‌امیه افتاد. خلیفه، حکومت شهرهای مختلف را به خویشان خود سپرد؛ به این ترتیب که کوفه را به ولید بن عقبه، برادر مادری خود؛ بصره را به عبدالله بن عامر، پسر دایی‌اش؛ و مصر را به ابن ابی سرح، برادر رضاعی خویش، واگذار کرد و شام هم‌چنان در دست معاویه باقی ماند. در برابر این انتصاب‌های جدید، تا زمانی که کارگزاران خلیفه دست به اقدامات ناشایست نرده بودند، جامعه اسلامی آرام بود. شروع شورش در کوفه، شهری که مالک از بزرگان آن محسوب می‌گردید، در اعتراض به عشرت طلبی و می‌گساری‌های ولید بن عقبه بن ابی معیط صورت گرفت. ولید، آشکارا اهل عیش و نوش بود و این رفتارها در شهری که بسیاری از مسلمانان با سابقه در آن حضور داشتند و پایگاه جهاد کنندگان در راه خدا بود، تحمل‌پذیر نبود. ولید، افزون بر این که از طلقاء (آزاد شدگان) محسوب می‌شد، در برابر مسلمانان حتی ظواهر را هم رعایت نمی‌کرد؛ ماجرای شرب خمر او و انجام دادن نماز صبح با حالت سکر و خواندن چهار رکعت به جای دو رکعت،^{۱۷} اوج بی‌مبالاتی وی را

نشان می‌داد. این اعمال و رفتارها خشم بسیاری از مردم را برانگیخت. سرانجام شورش مردم کوفه و رفتن برخی از بزرگان آنها از جمله مالک به مدینه، به عزل ولید و انتخاب سعید بن عاص به جانشینی وی، منجر شد.

سعید بن عاص در ابتدای ورود به کوفه اقدامات ولید را نکوهش کرد، ولی بی‌تدبیری و کوتاه فکری او در برخورد با سرشناسان شهر و بیان سخنان تفرقه افکن، موج جدیدی از اعتراض‌ها را برانگیخت. نخستین اقدام ناشیانه سعید، مسخره کردن هاشم بن عتبّه بود؛ در حالی که هاشم چشمش را در جنگ یرموک و پس از چابک سواری‌ها از دست داده بود، سعید با لحنی تحقیرآمیز وی را اعور خواند و پس از گفت‌وگو و مشاجره با او، دستور داد وی را کتک بزنند و منزلش را بسوزانند.^{۱۸} تمسخر، هتک حرمت و رفتار خشونت‌آمیز حاکم عثمان با هاشم بن عتبّه، موجب اعتراض برخی از کوفیان شد، اما اعتراض جدی‌تر زمانی بود که سعید در جلسه‌ای که برخی از بزرگان کوفه حضور داشتند، اعلام کرد: «عراق بوستان قریش است».^{۱۹} مالک اشتر در اعتراض به سخنان سعید گفت: سواد را که خداوند در سایه شمشیر و سرنیزه غنیمت ما نموده بوستان خودت و قومت می‌دانی! بعد از این سخنان، بین ماموران سعید و طرفداران اشتر منازعاتی در گرفت. یمنیان و عدنانیان و حتی ایرانی‌های زیادی در شهر کوفه ساکن بودند که در میان آنها تعداد یمنی‌ها بیشتر بود. از اعراب شمالی نیز گروه‌های متعددی در کوفه می‌زیستند که قریش فقط قسمتی از آنها را تشکیل می‌دادند، در فتوحات هم، جنوبی‌ها نقش برجسته‌تری داشتند. با این حال، سعید سخنانی تفرقه‌آمیز که مال دوستی و تعصبات قبیله‌ای وی را نشان می‌داد، به زبان می‌راند. مسلماً بزرگان یمنی و جهادگرانی که به این سخنان اعتراض کردند، از تسلط تدریجی قریش بر املاک و غنایم جهادگران نگران و ناراحت بودند. بی‌تدبیری سعید در گفتن سخنانی چنین تفرقه افکن، در میان مردم شهری که بافت قبیله‌ای داشت و بی‌توجهی به حرکت و اعتبار جهادگران و اهداف آنها باعث شورش‌های جدی در عهد امارت وی گردید. کشمکش سعید بن عاص و ناراضیان و اعتراض آنها به سخنان و عملکرد او در پایان به نامه‌نگاری سعید و خلیفه منجر شد. عثمان دستور داد رهبران و

افراد شناخته شده شورش را به شام (نزد معاویه) تبعید نمایند. در شام، معاویه ابتدا تبعیدیان را به عنوان «سران» ستایش و پس از آن، به دلیل مخالفت آنان با والیان و قریش نکوهش نمود، شورشیان و از جمله مالک نیز، درباره دلایل شورش و اعتراض‌ها سخن گفتند.

مالک برای آن که نشان دهد که برای ارزش‌های دینی به پا خورسته و سخنان معاویه در خصوص اطاعت از حاکمان، مطابق دستور قرآن نیست، چنین گفت: «ای معاویه ما از آن جمله نیستیم که برهان خدای را پشت پا زنیم و بی‌فرمانی کنیم، اگر ائمه ما طریق حق روند و ما پیروی نکنیم کتاب خدا را پشت سرانداخته باشیم»^{۲۰} معاویه از سخنان اشتر عصبانی شد و او و عمروبن زراره را که از وی دفاع نمود، به زندان انداخت. ^{۲۱} پس از اصرار یاران اشتر و آزادی وی، معاویه در نامه‌ای به عثمان خواستار بازگشت شورشیان به کوفه شد.

در مرحله دوم، مالک و یارانش به حمص تبعید شدند. دقیقاً مشخص نیست که از دمشق به حمص فرستاده شدند و یا پس از اعتراضات مجدد به دستور عثمان از کوفه روانه حمص گردیدند، آن چه مسلم است رفتار عبدالرحمن بن خالدبن ولید، حاکم حمص، در مقایسه با رفتار معاویه با آنها با خشونت و تحقیر بیشتری - همراه بود.^{۲۲} بنا بر برخی نقل‌ها، رفتار سخت عبدالرحمان، شورشیان را رام نمود و آنان توبه کردند و در نزد عبدالرحمن باقی ماندند،^{۲۳} اما شواهد و قرائن حاکی از آن است که عوض نشدن رفتار والیان، مردم کوفه را خشمگین نمود و منزلت شورشیان را در نزد ایشان بالا برد و درست در زمانی که حاکمان عثمان با هدف مشورت برای آرام کردن شورش‌ها و نارضایتی‌ها به مدینه رفته بودند، اشتر و همراهانش ابتدا عازم مدینه شدند و پس از مذاکرات ناموفق با خلیفه، راهی کوفه گردیدند و در غیاب سعید بن عاص، بر شهر تسلط یافتند. مردم کوفه با مالک هم پیمان شدند که مانع ورود سعید به شهر شوند. در نتیجه این اقدام کوفیان، ابوموسی حاکم کوفه شد که هم مورد نظر کوفیان بود و هم عثمان با حکومت او مخالفتی نداشت.

یکی از حوادث دوره خلافت عثمان که در اندیشه و نگرش مالک دربارهٔ خلیفه سوم تأثیر گذار بود، تبعید ابوذر به ربذه و جان دادن وی در آن بیابان خشک و سوزان و در اوج تنهایی بود که با حضور مالک در مراسم دفن او مصادف شد. درباره حضور اشتر برای دفن ابوذر حدیثی نقل شده که نشان از فضیلت مالک اشتر است. براساس این روایت، هنگام مرگ ابوذر، تنها همسر یا دخترش با او بود، و وی از تنهایی خود و از این که پارچه‌ای برای کفن ابوذر به همراه نداشت، ناراحت بود، ابوذر به وی دل‌داری داد و گفت: از پیامبر شنیده است که در هنگام مرگ، گروهی از مومنان بر جنازه‌اش حاضر می‌شوند.^{۲۴} ام‌ذر گوید: «از تپه‌های ریگی بالا می‌رفتم و می‌نگریستم و باز برای پرستاری او بر می‌گشتم در همین حال بودیم که ناگاه از دور مردانی پیدا شدند که هم‌چون کرکس بودند و مرکب- هایشان ایشان را شتابان پیش می‌آورد.^{۲۵} بنا بر برخی روایت‌ها، وقتی آنها به کنار ابوذر رسیدند وی از دنیا رفته بود، اما بر طبق نقل دیگر، وی سخن پیامبر(ص) را به ایشان گفت و به آنها بشارت داد، از جمله افراد حاضر در کاروان، مالک اشتر و حجر بن عدی بودند.^{۲۶} ابوذر به آنها سفارش کرد که تنها کسی وی را کفن نماید که امیر، سالار گروه، و یا مامور برید و نقیب نباشد.^{۲۷} در میان کاروانیان، تنها شخصی از انصار سالار و مامور نبود و همو، وی را در ردای خویش و دو جامه دیگر دفن کرد.^{۲۸} براساس این نقل‌ها مالک و حجر که از بزرگان مذحج و کنده بودند، نمی‌توانستند ابوذر را دفن نمایند، ولی براساس روایت‌های منابع شیعی، منظور ابوذر این بود که نماینده خلیفه؛ شامل امیر، برید و نقیب عهده دار دفن وی نباشند و مالک اشتر وی را کفن کرد و آن گروه به امامت وی بر ابوذر نماز گزارند و او را دفن کردند.^{۲۹} پس از دفن ابوذر، مالک دربارهٔ ایمان این صحابی و اعتراض‌های او و نیز تبعیدش سخنرانی نمود.^{۳۰}

مالک اشتر را از شورشیان برضد عثمان و فرمانده معترضان کوفی دانسته‌اند، حتی بعضی نام وی را جزء قاتلان عثمان ذکر کرده‌اند.^{۳۱} ابن شیهه نمیری در *تاریخ مدینه المنوره* نقل‌های متضادی در خصوص اقدامات مالک در محاصره عثمان آورده است.

براساس یکی از این روایت‌ها، مالک می‌خواست عثمان را از بند محاصره شورشیان برهاند. براساس روایتی دیگر، مالک مانع از عملی شدن اقدامات صفیه جهت پراکنده کردن محاصره کنندگان گردید.^{۳۲} حضور مالک در جریان محاصره خانه عثمان مسلم است. برطبق برخی نقل‌ها، وی مخالف به‌کارگیری خشونت برضد خلیفه بود،^{۳۳} ولی شواهد و قرائن دیگر حاکی از رضایت مالک از کشته شدن خلیفه به دلیل بدعت‌گذاری در دین است. مالک در خطبه خویش برای مردم کوفه درباره عثمان گفت: «پس از آن مردی به خلافت رسید که کتاب خدا را پشت سرانداخت... ما نابودی او را بر نابودی دین و دنیای خود ترجیح دادیم».^{۳۴} در شعر مالک در هنگام مبارزه با محمدبن روضه نیز به این موضوع اشاره شده است.^{۳۵}

مالک در دوران خلافت علی(ع)

مالک اشتر یکی از تلاش کنندگان برای بیعت مردم با علی(ع) بود و به آن حضرت فرمود: ای امیرمومنان با تو بیعت می‌کنم که بیعت مردم کوفه به عهده من باشد.^{۳۶} او در ابتدای خلافت امام علی(ع) خطاب به مردم فرمود: «ای مردم این است وصی اولیاء و وارث علم انبیاء آنکه در راه خدا بس گرفتاری کشید و امتحان داد، آنکه برای او کتاب خدا به ایمان گواهی داد و پیامبرش به بهشت رضوان کسی که فضایل او به حد کمال رسید و در سابقه و برتریش نه اواخر شک دارند و نه اوائل»^{۳۷} سخنان مالک که دربرگیرنده بیان فضایل علی(ع) می‌باشد حاکی از آشنایی او با امام قبل از خلافت ایشان است و چنان که در صفحه‌های پیشین ذکر شد، مالک در مأموریت علی(ع) در یمن، تحت تأثیر رفتار ایشان قرار گرفت.

نظر مالک درباره بیعت و حرکت برای از بین بردن فتنه جمل این بود که بر اعراض کنندگان از بیعت و جهاد سختگیری شود و آنها زندانی شوند.^{۳۸} علی با یارانش مشورت می‌نمود، ولی تصمیم نهایی را بر اساس ارزش‌ها و اصولی که به آن اعتقاد داشت اتخاذ

می نمود.

مالک نیز مشورت‌هایش را قبل از صدور رأی نهایی ارائه می‌داد، وی در این زمینه می‌گوید: «بر ماست قبل از این که سخن بگوییم سخن بگویم و چون عازم شدی دیگر سخن نمی‌گوییم...»^{۳۹} بنابراین نظر وچیا واگلری که می‌گوید: اشتر همواره در میان گروه خویش بود و به خود اجازه می‌داد نظر و خواسته‌اش را بر علی تحمیل نماید،^{۴۰} درست نیست. برخلاف نظر مالک، کسانی که برای جهاد آماده نشدند زندانی نشدند و یا جریر به سفارت نزد معاویه فرستاده شد و بسیاری از موارد مشابه را می‌توان ذکر نمود. یکی از اقدامات مهم مالک قبل از نبرد جمل، موفقیت وی در هماهنگ نمودن کوفیان برای پیوستن به علی(ع) بود. بعد از این که فتنه‌انگیزی طلحه و زبیر و اغلب مردم بصره آشکار شد، امیرالمومنین نمایندگانی برای یاری گرفتن از مردم کوفه، به آن شهر فرستاد که موفقیت چندانی در هماهنگ نمودن آنان نداشتند. جنگ با ام‌المومنین و حواری رسول خدا(ص)^{۴۱} بسیاری را دچار شک و شبهه نموده بود و از طرفی ابوموسی اشعری، اولین حاکم علی(ع) در کوفه، نیز از حرکت مردم این شهر برای جهاد ممانعت می‌نمود، علی(ع) عماره بن شهاب را به حکومت این شهر برگزید، ولی مردم، به‌جز ابوموسی، به کس دیگری راضی نمی‌شدند و عماره را به شهر راه ندادند.^{۴۲} مالک برای بسیج کوفیان به آن جا رفت و با بهره‌گیری از نفوذ قبیله‌ای و خطبه‌ای که ایراد نمود، توانست مردم را به یاری امیرالمومنین برانگیزد، افرادی که قبل از آن مردد بودند، با آمدن اشتر به کوفه برای پیوستن به علی(ع) تمایل پیدا کردند و حتی برخی بر آن شدند تا وسایل ابوموسی را غارت کنند که مالک آنها را از این کار بازداشت.^{۴۳} به این ترتیب، مأموریت حساس مالک اشتر با موفقیت انجام گرفت و با کمک سپاه کوفه شورش در هم شکسته شد و عراق تحت اختیار علی(ع) درآمد. مالک، در نبرد جمل فرماندهی جناح راست سپاه علی(ع) را برعهده داشت^{۴۴} و بسیاری از پهلوانان لشکر جمل، مثل خباب بن عمرو و عبدالرحمن بن عتاب بن اسید، و به روایتی عمرو بن یثربی را از پا در آورد. هم‌آوردی مالک با عبدالله بن زبیر نیز معروف و مشهور است؛ با این که مالک زخمی کاری برعبدالله وارد ساخت، با فریادهای

«اقتلونی و مالکا»ی ابن زبیر، از روی وی بلند شد و به جنگ با یاران ابن زبیر پرداخت،^{۴۵} عبدالله نیز زخمی در بین کشتگان افتاد.

مالک، قبل و بعد از واقعه صفین، حکومت منطقه حساس جزیره (منطقه شمالی میان دو رود) را برعهده داشت؛ دلیلش هم روشن است: منطقه مرزی با شام باید در دست سرداری توانا، لایق، زیرک و هوشیار قرار می‌گرفت؛ بنابراین، سخن وچیاواگری که مدعی است علی(ع) برای خلاص شدن از شرایطی که طرز تلقی منفی وی درباره متارکه جنگ به وجود آورده بود اشتر را به موصل فرستاد،^{۴۶} صحیح نیست؛ زیرا مالک، قبل از صفین هم حاکم جزیره بود^{۴۷} و اعتماد علی(ع) به مالک بعد از صفین بیشتر هم شد.^{۴۸} مالک، در حالی که حاکم این منطقه حساس بود، مشاور علی(ع) نیز محسوب می‌شد. او در زمان حرکت برای پیکار صفین به کوفه آمد و مثل بسیاری دیگر از سرداران علی(ع) در تشویق مردم برای حرکت و جهاد خطبه‌ای خواند. هنگامی که مردم رقه از ساختن پل بر رود فرات برای سپاه امام علی(ع) خودداری کردند، با سخنرانی مالک^{۴۹} و راهکارهای مناسب او، این کار را انجام دادند. به محض آن که زیاد بن نضر و شریح بن هانی، فرماندهان پیش‌تاز علی(ع)، به وی اطلاع دادند که با پیش‌تازان معاویه رویارو شده‌اند، امام مالک را به نزد آنها فرستاد و بر آن دو فرماندهی داد.^{۵۰} مالک در اتحاد سپاه، حفظ روحیه، ایجاد انگیزه‌های معنوی و قومی برای پیکار، جواب دادن به هم‌آوردی شهسواران نقش مهمی در حفظ موقعیت سپاه و کسب پیروزی داشت. در یکی از روزهای جنگ صفین که جناح راست سپاه علی(ع) پا به فرار گذاشتند، سخنرانی مالک، در نکوهش فرار آنها، غیرت جنگی سپاهیان را تحریک کرد و شکست را به پیروزی تبدیل نمود.^{۵۱} پس از این تغییر و تبدیل، حضرت علی(ع) در خطبه‌ای برای سپاهیان چنین فرمود: «همانا از جای کنده شدن شما و بازگشتتان در صفها را دیدم... سرانجام سوزش سینه‌ام فرو نشست که در واپسین دم دیدم آنان را راندید، چنان که شما را راندد و از جایشان کندید چنان که از جایتان کردند...»^{۵۲}

معاویه از میان سرداران علی(ع) بیش از همه از مالک، پیکارها و هم‌آوردی‌هایش

وحشت داشت. روزی که عبدالله بن بدیل، یکی از پهلوانان برجسته سپاه علی(ع)، کشته شد، معاویه که بر جنازه وی حاضر شده بود، گفت: «خدایا مرا بر اشتر نخعی و اشعث کندی نیز پیروز بگردان».^{۵۳} از اواسط نبرد صفین به بعد، معاویه درباره اشعث حساسیت نشان نمی‌داد و اغلب از جانب مالک نگران بود. در اواسط نبرد صفین، معاویه به یاران قریشی خویش گفت که برخی از یاران علی مرا اندوهگین کرده‌اند و از پنج سردار علی(ع) نام برد،^{۵۴} در حالی که از اشعث خبری نبود. در سخنان اشعث نیز تمایلاتی مبنی بر توقف جنگ دیده می‌شد. وی در جواب نامه معاویه اظهار داشت که علت حمایت او از عراقیان، سکونت در آن منطقه است.^{۵۵}

معاویه سرداران بزرگ خویش را به نبرد اشتر می‌فرستاد، اما نتیجه نمی‌گرفت؛ عبیدالله بن عمر در مصاف با مالک شکست خورد؛^{۵۶} عمرو بن عاص زخمی شد و فرار کرد^{۵۷} و مروان از نبرد با وی اکراه داشت.^{۵۸} برخی از مواقع نیز مالک از فرزندش ابراهیم می‌خواست برای مقابله با قهرمانان جوان سپاه معاویه، با آنان هم‌آوردی نماید.^{۵۹} اوج شهرت و هنرنمایی مالک مربوط به لیله الهریر در جنگ صفین است؛ وی در آغاز حمله سرنوشت ساز خویش در اواخر صفین خطبه‌ای خواند و ضمن بیان ویژگی‌های منحصر به فرد علی(ع)، سپاهیان را به اطاعت از خویش فرا خواند: «... چون تنور جنگ تفته شود و گرد از آوردگاه بر آید و نیزه‌ها برهم شکند و ... فرمانم را بپذیرید و به دنبالم باشید».^{۶۰} مالک در لیله الهریر، فرماندهی جناح راست سپاه امیرالمومنین(ع) را بر عهده داشت، شجاعت، صدای رسا و نفوذ قبیله‌ای وی باعث شد تا پیروی از ناحیه وی آشکار شود، او در این شب سه نیزه در سینه شامیان شکست. مالک در حمله سرنوشت ساز خویش، در حالی که به سوی شامیان پیش‌روی می‌کرد به یارانش می‌گفت که به اندازه پرتاب تیرها و نیزه‌های او پیش‌روی نمایند و بعد از خستگی شدید مذحجیان، نیروهای داوطلب از قبایل متعدد را جمع نمود و سرانجام توانست آثار پیروزی نهایی را آشکار سازد، در این هنگام علی(ع) به خطبه ایستاد و گفت: «کار شما و دشمن بدین قرار است که می‌بینید و جز واپسین دم دشمن باقی نمانده است...»^{۶۱}

پیش‌روی‌های سپاه علی(ع)، معاویه و عمرو را به وحشت انداخت، در سپاه امام نیز برخی، از این پیش‌روی‌ها راضی و خوشحال نبودند؛ شماری از اشراف قبایل، مثل اشعث بن قیس، پیروزی علی را به صلاح خویش نمی‌دانستند، بنابراین در حالی که مالک برای به زانو در آوردن سپاه معاویه همه تلاش خویش را انجام می‌داد، اشعث از لزوم ترک جنگ سخن می‌گفت^{۶۲} و معاویه نیز پس از این که قرآن‌ها را بر سر نیزه نمود، از سخنان اشعث بیشترین بهره را برد، وی گفت: اگر ما دست از پیکار برداریم، رومیان و پارسیان بر فرزندان و زنان شامیان و عراقیان طمع خواهند بست.^{۶۳} شعار تن دادن به حکمیت قرآن (پیشنهاد عمرو بن عاص)، در حالی مطرح شد که دو سپاه از پیکارهای پیاپی به شدت خسته شده بودند و شامیان که نشانه‌های شکست نهایی‌شان آشکار شده بود، چاره کار را در این شعار یافتند.

وقتی سپاهیان علی(ع) شب هریر را به صبح رساندند، سحرگاهان چیزهایی پرچم‌گون در برابر صفوف شامیان دیدند و چون آفتاب برآمد فهمیدند که قرآن‌ها بر نیزه‌ها رفته است. پیش‌بینی عمرو درست بود؛ بین سرداران علی(ع)، در ادامه پیکار اختلاف ایجاد شد؛ گروهی موافق^{۶۴} و عده‌ای مخالف^{۶۵} ادامه جنگ بودند، اکثریت سپاه هم بانگ توقف جنگ را سر می‌دادند، در این حال، مالک با نیروهای داوطلب، جنگ را ادامه می‌داد. مخالفان ادامه جنگ پس از مدتی، با محاصره علی(ع)، از وی خواستند تا مالک را از صحنه نبرد فرا خواند. علی(ع) تلاش زیادی کرد تا آنان را قانع کند که این حيله است و معاویه و عمرو اهل حکم قرآن نیستند^{۶۶} و اگر بودند در ابتدای جنگ و قبل از خون‌ریزی‌ها دعوت به حکمیت قرآن را می‌پذیرفتند، ولی فایده‌ای نداشت. حضرت علی(ع) به ناچار، یزید بن هانی را به نزد اشتر فرستاد و وی را فرا خواند، فرمان امام به یزید از راه دور و با صدای بلند بود، به دلیل این که ایشان در محاصره مخالفان جنگ قرار داشت، مالک به ابن هانی گفت که به نزد علی برو و به وی بگو: «... من از خداوند امیدوارم که پیروزم سازد، در کارم شتاب مفرما»^{۶۷} با برگشت سفیر امام علی(ع) و آوردن پیام مالک که با فریاد خروش و غریو سپاه اشتر به منزله پیروزی سپاه علی(ع) هم‌زمان شد،^{۶۸} معترضان

ادامه پیکار، علی(ع) را به قتل تهدید نمودند و امام علی(ع) با تاکید از یزید بن هانی خواست تا از مالک بخواهد که بر گردد. وقتی مالک متوجه شد که خطر شعله‌ور شدن فتنه در لشکر خودی خیلی جدی است، با تأثر تمام برگشت و محاصره کنندگان را سخت نکوهش کرد، نزدیک بود درگیری بین آنها به وجود آید که علی(ع) همگی را به آرامش دعوت نمود.^{۶۹}

در هنگام نگارش پیمان نامه صلح، برخلاف اواخر جنگ، اشتر موضعی انفعالی پیدا کرد و اشعث فعال‌ترین مرد میدان شد. مالک به نتیجه این صلح خوش‌بین نبود. برخی از سپاهیان علی(ع) خطاب به آن حضرت گفتند: «اشتر به آنچه در این پیمان نامه آمده راضی نبوده و هنوز جز به ادامه پیکار با دشمن نمی‌اندیشد...»^{۷۰} امام در جواب فرمود: او از کسانی نیست که از فرمان من سرپیتابد و «ای کاش دو تن چون او می‌بود که نظرش نسبت به دشمن چون نظر او می‌بود در آن صورت بارگران فرماندهی شما بر من سبک می‌شد و به اصلاح پاره‌ای از کژرفتاریهای شما امیدوار می‌شدم».^{۷۱}

پس از پیکار بزرگ صفین، موقعیت و نفوذ مالک در بین مردم عراق و کوفه در مقایسه با قبل از آن کاهش یافت، هماهنگی بسیاری از سران قبایل با معاویه پس از صفین به این دلیل بود که علی(ع) به اشراف، همانند مردم عادی نگاه می‌کرد و این امر، وضعیت جدیدی را پدید آورده بود. با این همه، مالک که از بزرگان شهر کوفه به حساب می‌آمد، حداقل در بین یمنی‌ها آن قدر نفوذ داشت که مانع از غارت‌گری‌های سرداران جسور معاویه گردد. تا زمانی که مالک، حاکم منطقه مرزی قلمرو علی(ع) و معاویه (جزیره) بود، سرداران معاویه جرأت آشوب‌گری در قلمرو حکومتی حضرت علی(ع) نداشتند، حتی مالک که از نفوذ خویش در بین مردم کوفه آگاه بود از امام(ع) می‌خواست که بر شهرهای مرزی شام حمله برد و حوزه حکومتی معاویه را ناامن و در نتیجه موقعیت حکومت وی را متزلزل سازد، اما آن حضرت، او را از این کار منع می‌کرد.^{۷۲} آشفتگی و ناامنی در قلمرو حکومتی علی(ع) زمانی آغاز شد که مالک مسموم گردید. مالک که قبل از آغاز اولین غارت‌گری سرداران معاویه عازم مصر شده بود، در راه به دست مزدوران معاویه مسموم شد، [ظاهراً]

این واقعه قبل از جنگ نهروان رخ داد، زیرا با بررسی منابع، نامی از مالک در نبرد با خوارج دیده نمی‌شود و از سوی دیگر، اگر مالک در زمان جنگ خوارج در جزیره حاضر بود، مثل قبل از صفین برای تحریک مردم به جهاد، به این شهر می‌آمد، مخصوصاً که سپاهی که به نبرد نهروان رفت، در آغاز به نیت جنگ با معاویه راه اندازی شد.

پس از شهادت مالک، غارت‌گری‌های سرداران معاویه و پراکندگی مردم کوفه شدت یافت و حکومت امام علی(ع) با مشکلات زیادی روبه‌رو شد. در این خصوص، روایتی نقل شده که «کار علی(ع) همواره استوار بود تا اشتر در گذشت و اشتر در کوفه محترم‌تر و سرورتر از احنف در بصره بود»^{۷۳} پس از نبرد نهروان و از دست رفتن یاران خاص علی(ع)، سرداران معاویه، مثل ضحاک بن قیس فهری، نعمان بن بشیر، سفیان بن عوف، بسر بن اراطه و ...، به سرزمین‌های تحت حکومت امیرالمومنین(ع) حمله می‌کردند و علی‌رغم فریادهای آن حضرت، در ابتدا کسی برای مقابله آماده نمی‌شد و پس از نکوهش‌های بسیاری که در پی کشتار و غارت‌گری‌های سواران معاویه صورت گرفت، چند هزار نفر از کوفیان آماده مقابله شدند. هم‌زمان با غارت‌گری‌ها و نیز اختلافات میان مردم کوفه، برخی با تأسف، از فقدان مالک اشتر و نفوذ فوق‌العاده وی در عراق سخن می‌راندند؛^{۷۴} در این باره روایت شده است که شخصی مالک را نکوهش می‌کرد، دیگری به وی گفت: «ساکت باش کسی را نکوهش می‌کنی که زندگی‌اش مردم شام را و مرگش مردم عراق را شکست داد».^{۷۵}

آخرین ماموریت؛ حکومت مصر

علی(ع) تصمیم گرفت کسانی را برای حکومت بر مصر انتخاب نماید که قاطع، شجاع و مهم‌تر از آن، اهل کنار آمدن با معاویه نباشند، از طرفی ایجاد جنگ‌های داخلی و احتیاج به سلحشوران نام‌دار در این جنگ‌ها، تا حدودی برای علی(ع) محدودیت ایجاد می‌نمود. امام(ع) در ابتدا قیس بن سعد را برای حکومت مصر برگزید، اما حضور خون‌خواهان

عثمان در مصر و نگرانی قیس از درگیری احتمالی با خزر جیان منطقه،^{۷۶} و مخصوصاً نامه‌های معاویه و عمرو و حیل‌های آن دو، میانه علی(ع) و قیس را بر هم زد. پس از عزل قیس، امام علی(ع) محمد بن ابی بکر را حاکم مصر قرار داد. محمد پس از نبرد صفین که موضع معاویه تقویت شده بود، در مصاف با خون‌خواهان عثمان در مصر شکست خورد، آن حضرت، پس از اطلاع از خبر قیام خون‌خواهان عثمان بر ضد محمد بن ابی بکر فرمود: برای مصر جز یکی از دو تن را شایسته نمی‌بینم یا دوست خودمان که او را از حکومت مصر در گذشته بر کنار کردیم یعنی قیس بن سعد و یا مالک بن حارث اشتر^{۷۷} مالک در این زمان در جزیره بود و علی(ع) به وی که در شهر نصیبین بود نامه‌ای نوشت و او را به کوفه فرا خواند، بعد از آمدن اشتر به کوفه، امام ضمن سخنانش به وی فرمود: «کسی جز تو برای حکومت مصر شایسته نیست، خدایت رحمت کناد به مصر برو و من با توجه به رای و اندیشه خودت سفارش نمی‌کنم»^{۷۸} از طرف دیگر معاویه با وعده بخشش خراج، یکی از عاملانش را مامور کشتن مالک نمود. معاویه پس از دسیسه‌چینی برای کشتن مالک، به مردم شام گفت: علی، اشتر را به مصر روانه نموده از خدا بخواهید که او را از میان بردارد.^{۷۹} وقتی که خبر کشته شدن مالک به وی رسید، گفت: می‌بینید که چگونه دعایتان مستجاب شد،^{۸۰} «خداوند سپاهیان را از عسل دارد»^{۸۱} که حاکی از دست داشتن معاویه در مسموم کردن مالک است. و نیز روایت شده است که گفت: علی را دو دست بود، یکی را در صفین قطع کردیم، یعنی عمار یاسر، دیگری مالک که اکنون قطع نمودیم.^{۸۲}

چون خبر کشته شدن مالک به علی رسید، فرمود: انا الله و انا الیه راجعون ستایش خداوند پروردگار جهانیان را، بار خدایا من مصیبت از دست دادن او را برای تو حساب می‌کنم که مرگ او از سوگ‌های بزرگ روزگار است.^{۸۳} امیرالمومنین برای از دست دادن اشتر تاسف بسیار خورد و فرمود: مالک! چو بود مالک! به خدا اگر کوه بود کوهی بود جدا از دیگر کوهها و اگر سنگ بود، سنگی خارا که سم هیچ ستور به سستیغ آن نرسد و هیچ پرنده بر فراز آن نپرد^{۸۴} و از سخنان مشهور آن حضرت درباره مالک این است: «مالک

برای من آن گونه بود که من برای رسول خدا^{۸۵} با این حال، از امام در نکوهش مالک به هنگام اطلاع از کشته شدنش، خبری نقل شده است: «به روی دستها و دهانش فرود افتاد»^{۸۶} به نظر می‌رسد این روایت ساختگی است، زیرا با نگاهی به زندگی و سخنان و عملکرد مالک، مخصوصاً از اواسط صفین به بعد، به خوبی در می‌یابیم که وی مشاور و دلسوز و امین برای امیرالمومنین(ع) بوده و امام نیز به وی اعتماد کامل داشته است. وانگهی، هم‌چنان که ابن اثیر نیز می‌گوید، کسی که از سوی امام علی(ع) برای ایالت مهمی، چون مصر انتخاب شده نمی‌تواند این قدر در نزد وی منفور باشد.^{۸۷}

علی(ع) همراه مالک نامه‌ای برای مردم مصر نگاشت و عهدنامه‌ای برای مالک در باب روش حکمرانی نوشت که معروف و مشهور است. در نامه امام به مردم مصر درباره مالک آمده است: «... بر کافران تندتر بود از آتش سوزان ... او شمشیری از شمشیرهای خداست...»^{۸۸} هم‌چنین در نامه‌ای که امام، پس از شهادت مالک، به محمدبن ابی بکر نوشت از وی ستایش شده و برای او دعا شده است: «... مردی که حکومت مصر را به او دادم مصلحت جوی ما بود و بر دشمنان سخت دل و ستیزه رو، خدایش بیامرزاد! روزگارش را بر سر آورد و با مرگ خود دیدار کرد و ما از او خشنودیم، خدا خشنودی خود را نصیب او کند و پاداش او را دو چندان گرداند...»^{۸۹} با نگاهی به ستایش‌های علی از مالک که یکی، دو مورد نیست و علاوه بر آن که در منابع متعدد ذکر شده، با عملکرد اشتر نیز سازگار است، به عمق اعتماد علی(ع) به وی و نیز هماهنگی‌اش با تصمیمات امام پی می‌بریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدبن سعد کاتب واقدی، *طبقات الکبری*، (بیروت، دارصادر، بی‌تا) المجلد السادس، ص ۲۱۳؛ ابن حجر عسقلانی، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، (بی‌جا، داراحیاء التراث العربیه، الطبعة الاولى، ۱۳۲۸هـ ق) الجزء الثالث، ص ۴۸۲، ش ۸۳۴۱.
۲. ابن ابی الحدید، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشرنی، ۱۳۷۴) ج ۶، ص ۳۱۴.
۳. ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا) المجلد الاول، ص ۵۲-۵۳۱.
۴. المعلم البطرس البستانی، *دائرة المعارف*، (بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا) المجلد الثالث، ص ۶۹۱.
۵. نصرین مزاحم منقری، *پیکار صفین*، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰) ص ۳-۳۴۲.
۶. محمدبن عمر واقدی، *فتوح الشام*، تصحیح عبداللطیف عبدالرحمان (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا) المجلد الاول، ص ۶۲.
۷. ابن سعد کاتب واقدی، *پیشین*، المجلد الاول، ص ۳۴۶؛ شهاب‌الدین احمد نویری، *نهایه الارب فی فنون الادب*، ترجمه دکتر مهدی مهدوی دامغانی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴) ج ۳، ص ۹۷.
۸. ابن سعد، مالک را در شمار تابعین می‌داند، در این باره ر. ک: ابن سعد، *پیشین*، المجلد السادس، ص ۲۱۳، زرکلی می‌نویسد: ادراک الجاهلیه، ر. ک: زرکلی، *الاعلام*، (بیروت،

- دارالملايين، ۱۹۹۰م) المجلد الخامس، ص ۲۵۹، ذیل اشتر؛ ابن حجر عسقلانی گرچه در *الاصابه* می نویسد: «له ادراك»، ر ک: ابن حجر عسقلانی، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، پیشین الجزء الثالث، ص ۴۸۲، ش ۸۳۴۱، ولی او در *تهذیب التهذیب* می نویسد: «ادراك الجاهلیه» ر ک: همو، *تهذیب التهذیب*، (بی جا، داراحیاء التراث العربیه، بی تا) الجزء الاول، ص ۱۱؛ جالب توجه است که نورالله شوشتری با تمام تعصبش در تشیع، مالک را تابعی می داند، ر ک: نورالله شوشتری، *مجالس المومنین*، (تهران، اسلامی، ۱۳۷۵ ه ق) ص ۲۸۳.
۹. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین الشیال (مصر، داراحیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰) ص ۱۴۳؛ ابوجعفر اسکافی، *المعیار و الموازنه فی فضائل امیرالمومنین علی(ع)*، تحقیق محمد بن عبدالله المعتزلی و محمدباقر محمودی (بی جا، بی نا، ۱۹۹۸ م) ص ۱۰۶.
۱۰. محمد بن عمر واقدی، *الرده*، (بی جا، بی نا، بی تا) المجلد الثاني، ص ۱۰۸۵.
۱۱. همو، *فتوح الشام*، پیشین، المجلد الاول، ص ۶۲.
۱۲. همان، ص ۲۰۷.
۱۳. ابوعلی مسکویه الرازی، *تجارب الامم* (طهران، دارالسروش لطبعة و النشر، ۱۳۶۶ ش) الجزء الاول، ص ۱۷۵.
۱۴. الازدی می نویسد: سیزده تن را در هم آوردی و یازده تن در نبرد اصلی از پای در آورد، برای اطلاع بیشتر ر ک: محمدبن عبدالله الازدی، *تاریخ فتوح الشام*، تحقیق عبدالمنعم عامر، (بی جا، مؤسسه سجل العرب، ۱۹۷۰) ص ۲۳۳ و مقایسه شود با ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، (بیروت، دارالفکر، بی تا) المجلد الاول، ص ۱۷۰.
۱۵. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا

- طباطبایی مجد (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰) ص ۳۳۸.
۱۶. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵)، ج ۶، ص ۲۱۹۵، ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۶۷.
۱۷. ابوالفرج اصفهانی، *الآغانی*، الطبعة الثانية (بی‌جا، دارالفکر، ۱۹۹۵ م) الجزء الخامس، ص ۱۳۹.
۱۸. ابن اعثم کوفی، *پیشین*، ص ۳۳۳.
۱۹. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵) المجلد الثالث، ص ۱۳۸.
۲۰. ابن اعثم کوفی، *پیشین*، ص ۳۳۸.
۲۱. ابوالفرج اصفهانی، *پیشین*، الجزء الثامن عشر، ص ۱۶۷.
۲۲. نویری، *پیشین*، ج ۵، ص ۵۵.
۲۳. طبری، *پیشین*، ج ۶، ص ۲۱۹۴، طبیعتاً با توجه به خشونت‌های عبدالرحمان، شورشیان داوطلبانه - طوری که در این روایت هست - در حمص ساکن نمی‌شدند و اگر رام شده بودند، خیلی زود شورش جدیدتری را پایه‌ریزی نمی‌نمودند.
۲۴. ابو عمر یوسف بن عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة اصحاب*، تحقیق و تعلیق علی محمد عوض (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق) المجلد الاول، ص ۳۲۳.
۲۵. ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۱، ص ۶ - ۳۱۵.
۲۶. همان، ج ۶، ص ۳۱۶، شمس الدین محمد بن عثمان الذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق ابراهیم الیاباری، طه حسین (مصر، دارالمعارف، بی‌تا)، الجزء الثاني، ص ۵۵؛ ابن اثیر، *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، تحقیق علی محمد عوض، عادل احمد، الجزء الاول، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا) ص ۵۶۴؛ ابن عبدالبر، *پیشین*، المجلد الاول، ص ۳۲۱.

۲۷. ابن اثیر، *اسدالغابه فی معرفه الصحابه*، الجزء الاول، ص ۵۶۴؛ ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۶، ص ۳۱۶؛ الذهبی، *پیشین*، الجزء الثانی، ص ۵۵.
۲۸. ابن عبدالبر، *پیشین*، المجلد الاول، ص ۳۲۳؛ ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۶، ص ۳۱۶.
۲۹. سید محسن الامین، *اعیان الشیعه*، (بیروت، دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م)، المجلد الرابع، ص ۲۴۲.
۳۰. برای آگاهی از متن سخنان مالک بر سر تربت ابوذر، رک: ابن مخنف لوط بن یحیی الازدی، *نصوص من تاریخ ابی مخنف*، (بیروت، دارمحنة السیفا، ۱۴۱۹ق) الجزء الاول، ص ۷۹؛ ابن اعثم کوفی، *پیشین*، ص ۳۲۶.
۳۱. ابن سعد واقدی، *فتوح الشام*، *پیشین*، المجلد الثالث، ص ۷۳؛ نصر بن مزاحم، *پیشین*، ص ۸ - ۹۷؛ نورالله شوشتری، *پیشین*، ص ۲۸۴؛ ابن عساکر دمشق، *التاریخ الکبیر* (بی‌جا، روضه الشام، ۱۳۲۹)، المجلد التاسع، الجزء الثلاثون، ص ۳۹۹.
۳۲. ابوزید عمر بن شبه نمیری، *تاریخ مدینه المنوره*، تحقیق محمد شلتوت (قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ق) الجزء الثالث، ص ۱۳۱۱ - ۱۳۱۳.
۳۳. طبری، *پیشین*، ج ۶، ص ۷ - ۲۲۵۶؛ ابن عساکر دمشق، *پیشین*، المجلد التاسع و العشرون، ص ۵ - ۴۰۴.
۳۴. شیخ مفید، *الجمال او النصر فی حرب البصره*، (قم، منشورات مکتبه الداوری، بی‌تا) ص ۸ - ۱۳۷.
۳۵. منقری، *پیشین*، ص ۲۴۳.
۳۶. ابن واضح یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸)، ج ۲، ص ۷۴.

۳۷. همان، ص ۷ - ۷۶، منظور از اواخر مسلمانان متأخر و تابعین هستند و منظور از اوایل نیز مسلمانان متقدم و سابقین در اسلام هستند.

۳۸. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۴۳.

۳۹. ابن قتیبه دینوری، امامت و سیاست، ترجمه سید ناصر طباطبایی (تهران، ققنوس، ۱۳۸۰)، ص ۱۲۰.

40. L. Veccia Vagliri' Al - ASHTAR, Encyclopaedia of Islam Leiden E.G.Brill, 1986, V. I, P. 704.

۴۱. زبیر به حواری رسول خدا معروف شده بود، ابوموسی به کوفیان می گفت: علی از شما می خواهد به جنگ ام المومنین و حواری رسول خدا (ص) بروید، ر.ک: شیخ مفید، پیشین، ص ۱۳۴.

۴۲. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۳۴۶.

۴۳. شیخ مفید، پیشین، ص ۱۳۶، نویری، پیشین، ج ۵، ص ۳ - ۱۳۲، ابن اثیر، الکامل فی تاریخ، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۳۱.

۴۴. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۴۷.

۴۵. همان، ص ۱۸۷.

46. L. Veccia Vagliri, op.cit, V. I, P. 704.

۴۷. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۵۴.

۴۸. منقری، پیشین، ص ۷۲۰؛ یحیی الازدی، پیشین، الجزء الاول، ص ۲۰۸؛ نویری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۲.

۴۹. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۰۵۴؛ ابن اثیر، الکامل فی تاریخ، پیشین، المجلد الثالث، ص ۲۸۱.

۵۰. منقری، پیشین، ص ۲۱۲؛ ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۵۲۴؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۳.
۵۱. منقری، پیشین، ص ۳۴۳؛ نویری، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۶.
۵۲. *نهج البلاغه*، خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار علی(ع)، ترجمه سیدجعفر شهیدی (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲)، خطبه ۱۰۷، ص ۱۰۰؛ نصر بن مزاحم منقری، پیشین، ص ۳۴۹.
۵۳. همان، ص ۳۳۷.
۵۴. این سرداران علی عبارت بودند از: سعید بن قیس، هاشم بن عقبه، قیس بن سعد، مالک اشتر و عدی بن حاتم.
۵۵. ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۳ - ۶۵۲.
۵۶. منقری، پیشین، ص ۵۸۶؛ ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۷۷.
۵۷. همان، ص ۶۰۲؛ ابن قتیبہ دینوری، پیشین، ص ۵۸۰.
۵۸. همان، ص ۵۹۹ - ۶۰۰، ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۵۸۰.
۵۹. همان، ص ۵۸۱ - ۶۰۳.
۶۰. همان، ص ۶۵۱، مقایسه شود با ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۱.
۶۱. منقری، پیشین، ص ۵ - ۶۵۴، مقایسه شود با ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۸۸.
۶۲. همان، ص ۶۶۱؛ ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۸۸.
۶۳. همان، ص ۱۸۹.
۶۴. مثل مالک اشتر، عمر بن حمق، عدی بن حاتم که نظرشان نظر علی(ع) بود. رک:
- نصر بن مزاحم، پیشین، ص ۳ - ۶۶۲.

۶۵. مثل اشعث بن قیس، شقیق بن ثور و خالد بن معمر.
۶۶. برای آگاهی از تفصیل خطبه علی (ع) در پیکار صفین، ر.ک: منقری، پیشین، ص ۴-۶۷۳.
۶۷. ابن اعثم کوفی، پیشین، ۶۷۶.
۶۸. منقری، پیشین، ص ۶۵۷؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۳.
۶۹. همان، ص ۶۷۷، مقایسه شود با ابن واضح یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۹۰.
۷۰. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۵۷۶.
۷۱. یحیی الازدی، پیشین، الجزء الاول، ص ۲۰۸، نویری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۲.
۷۲. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۵.
۷۳. ابواسحاق ثقفی کوفی، الغارات، به تصحیح سیدجلال الدین حسینی ارموی (تهران، سلسله انتشارات انجمن ملی، ۱۳۵۵) المجلد الاول، ص ۵ - ۲۶۴.
۷۴. همان، المجلد الثاني، ص ۴۸۱؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۲.
۷۵. ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا)، المجلد الاول، ص ۲۸۳.
۷۶. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۳، ص ۵۹.
۷۷. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۲۱.
۷۸. ابواسحاق ثقفی کوفی، پیشین، المجلد الاول، ص ۲۶۳.
۷۹. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۲۲.
۸۰. ابواسحاق ثقفی کوفی، پیشین، المجلد الاول، ص ۲۶۳.
۸۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ ق)، الجزء الثاني، ص ۱۶۸.

۸۲. ابواسحاق ثقفی کوفی، پیشین، المجلد الاول، ص ۲۶۴؛ نویری، پیشین، ج ۷، ص ۳۰.
۸۳. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۶.
۸۴. نهج البلاغه، پیشین، کلمات قصار، کلمه ۴۴۳، ص ۴۴۰.
۸۵. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۹.
۸۶. نویری، پیشین، ج ۷، ص ۳۰.
۸۷. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، پیشین، المجلد الثالث، ص ۳۵۳.
۸۸. *نهج البلاغه*، پیشین، نامه ۳۸، ص ۳۱۲.
۸۹. همان، نامه ۳۴، ص ۳۰۹ مقایسه شود با یحیی الازدی، پیشین، الجزء الاول، ص ۳۱۵.

منابع

- ابن ابی الحدید، ابو حامد عبدالحمید بن هبه الله، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشرنی، چاپ اول، ۱۳۶۷).
- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*، تحقیق علی محمد عوض، عادل احمد، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- _____، *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵) المجلد الثالث.
- ابن اثیر، مجد الدین مبارک بن محمد، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، (بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع [بی تا]).
- ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد بن علی بن اعثم، *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ سوم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰).
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی، *التهدیب التهدیب*، الطبعه

- الاولی، [بی جا]، دار احیاء نشر التراث العربی، [بی تا].
- _____، *الاصابه فی تمييز الصحابه*، الطبعة الاولى، [بی جا]، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ هـ ق.
- الامین، سید محسن، *اعیان الشیعه* (بیروت، دارالتعارف المطبوعات، ۱۹۸۳ م / ۱۴۰۳ ق).
- ابن شبه نمیری، ابوزید عمر، *تاریخ مدینه المنوره*، تحقیق محمد شلتوت، (قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ ق).
- ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف، *الاستیعاب فی معرفة اصحاب*، تحقیق و تعلیق علی محمد عوض، عادل احمد الموجود، الطبعة الاولى، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ هـ ق).
- ابن عساکر دمشقی، ابوالقاسم علی بن حسن، *التاریخ الكبير معروف به تهذیب ابن عساکر، عبدالقادر افندی بدران*، (روضه الشام، بی تا، ۱۳۲۹).
- _____، *تاریخ مدینه الدمشق*، تحقیق علی شیری، (بیروت، دارالکفر، بی تا).
- ابن قتیبہ دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، *امامت و سیاست، (تاریخ الخلفاء)*، ترجمه سیدناصر طباطبایی، چاپ اول، (تهران، ققنوس، ۱۳۸۰).
- ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ بن کثیر، *البدایه و النهایه*، تحقیق ابوملحم و علی نجیب عطوی، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- ابن سعد، محمد، کاتب واقدی، *طبقات الکبری*، (بیروت، دارصادر، [بی تا]).
- الازدی، ابو مخنف لوط بن یحیی، *نصوص من تاریخ ابی مخنف*، استخراج، تفسیر و تحقیق کامل سلیمان الجبوری، الطبعة الاولى (بیروت، دارالمحججه السیفاء، ۱۹۹۹ م / ۱۴۱۹ هـ ق).
- الازدی، محمد بن عبدالله، *تاریخ فتوح الشام*، تحقیق عبدالمنعم عامر، (بی جا، مؤسسه سجل العرب، ۱۹۷۰ م).

- اسکافی، ابوجعفر، *المعیار و الموازنه فی فضایل امیرالمؤمنین علی (ع)*، تحقیق محمدبن عبدالله المعتزلی، محمدباقر محمودی، الطبعة الاولى، (بی جا، بی نا، ۱۹۹۸ م).
- اصفهانی، ابوالفرج، *الاغانی*، تحقیق الاستاد عبدالله علی مهنا (بی جا، دارالفکر، ۱۹۹۵ م).
- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، *الفارات*، مقدمه، حواشی و تعلیقات سیدجلال الدین حسینی ارموی، (تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵).
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین الشیال، الطبعة الاولى، (مصر، داراحیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰ م).
- دینوری، ان قتیبه، *عیون الاخبار*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- الذهبی، شمس الدین محمد، عثمان، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق ابراهیم الیاری، طه حسین (مصر، دارالمعارف، بی تا).
- شوشتری، نورالله، *مجالس المومنین*، (تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۵ ه.ق).
- شیخ مفید، ابی عبدالله محمد العکبری، *الجمال او النصر فی حرب البصره*، (قم، منشورات مکتبه الداوری، بی تا).
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵).
- مسعودی، ابوالحسن، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴).
- مسکویه الرازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، حقیقه و قدم له ابوالقاسم امامی، الطبعة الاولى، (طهران، دارسروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶).
- منقری، نصر بن مزاحم، *پیکار صفین*، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی چاپ دوم، (تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰).

- میدانی، ابی الفضل احمد بن محمد، **مجمع الامثال**، قدم له و علق علیه نعیم حسین زررور، الطبعة الاولى، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ هـ. ق).
- **نهج البلاغه** (خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار علی علیه السلام)، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲).
- نویری، شهاب الدین احمد، **نهایه الارب فی فنون ادب**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).
- واقدی، محمد بن عمر، **فتوح الشام**، تصحیح عبداللطیف عبدالرحمن، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ. ق).
- _____، **الرده**، تحقیق یحیی الجبوری، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا).
- یاقوت المحمودی، شهاب الدین ابی عبدالله، **معجم البلدان**، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ. ق).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ دوم، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸).

-VECCIA VAGLIERI, L, "AL-ASHTAR,ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM, LEIDEN, E.J.BRILL,1986(PHOTOMECHANICAL REPRINT),V.1